



نجات آنجاست که خطر آنجاست

محسن آزموده - روزنامه اعتماد | گفتاری که در پیش رو می خوانید یکه و قابل توجه است. در هفته های جاری بسیاری از اهل نظر و اصحاب فکر و فیلسوفان جهان درباره بحران کرونا، علل و عوامل پدید آورنده آن و پیامدهایش بحث کردند. در ایران نیز شمار قابل توجهی از پژوهشگران و محققان حوزه های مختلف علوم انسانی از جمله فلسفه، تاریخ، جامعه شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، ادبیات و... در این باره به بحث پرداختند و نظر خود را بیان کردند. اما در میان متفکران و روشنفکران صاحب نام ایرانی، رضا داوری اردکانی شاخص ترین چهره ای است که اینچنین مفصل و جامع و در قالب متنی نوشتاری درباره کرونا و جنبه های مختلف آن اظهار نظر کرده است. این استاد برجسته فلسفه، پیرانه سر و در آستانه 87 سالگی به همان سیاق همیشگی که هیچگاه نسبت به وقایع و شرایط روز بی تفاوت نبوده این بار هم از سر تعهد و دغدغه مندانه به تامل در شرایط کرونایی پرداخته است. دیگر نکته حائز اهمیت این بحث، طنین دیدگاه ها و ایده های داوری در این تاملات است، اندیشه هایی که از زمان نخستین آثار او در ابتدای دهه 1350 یعنی شاعران در زمانه عسرت تاکنون اگرچه تحولاتی داشته اما همچنان بر محور نقد تجدد و دست کم ضرورت بازاندیشی در آن استوار مانده است. در گفتار حاضر نیز دکتر داوری پس از توصیف شرایط تیره و تاری نانشی از کرونا، آن را بیماری پست مدرن و نتیجه ایده ها و اصول تجدد مثل پیشرفت می داند اما نه بازگشت به گذشته را تجویز می کند و نه به گریز یا بازی را به هم زدن دعوت بلکه همچون مارتین هایدگر، فیلسوفی که عمری را با او سر کرده البته بی آنکه نامی از او به میان آید، نجات را در همان جا می جوید که خطر در آن نهفته است و به رویارویی مستقیم و اندیشناک با آن فرا می خواند.

به دنبال همه گیری ویروس کرونا و تعطیلی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و عدم امکان تشکیل نشست های فرهنگی، اندیشگاه سازمان که به عنوان نهاد ترویجی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران متصدی نشست های فکری در حوزه علوم انسانی، ایران شناسی و اسلام شناسی و علم اطلاعات است، نشست هایی را با محوریت علوم

عنوان << کرونا و ما، تاملات فکری >> ترتیب داده است که طی آن به صورت هفتگی از اندیشمندان فرهیخته در زمینه های مختلف علوم انسانی دعوت می کند با محوریت کرونا به صورت مجازی، تاملات نظری خود را با سایر صاحب نظران در میان بگذارند. این نشست ها با مخاطبان محدود که شامل اعضای کارگروه های تخصصی اندیشگاه، اعضای هیات علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی و ریاست است، برگزار می شود که تاکنون دو جلسه برگزار شده است. در جلسه اول با عنوان << دولت، مذهب و بحران های سلامتی >> دکتر داود فیروزی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران به سابقه بیماری های همه گیر در ایران و تجربه برخورد دولت و مذهب با آنها و در جلسه دوم با عنوان << کرونا و آینده >> دکتر رضا داوری اردکانی استاد برجسته فلسفه به تاثیرات بیماری کرونا در آینده جهان و زیست بشر پرداختند. آنچه می خوانید، متن کامل گفتار دکتر داوری است که توسط << اعتماد >> پیاده سازی و تنظیم شده است.

البته ما از آینده کرونا خبر نداریم و نمی دانیم که در آینده چه رخ خواهد داد، اما نظرم این است که به آینده کرونا و پس از کرونا فکر کنیم. چند روز پیش که دیدم از خانه بیرون نمی روم، از خود پرسیدم که تو چرا باید از ویروس بترسی؟ زیرا به فرض اینکه بتوانی تا پایان عمر این دشمن موذی بشر و تمدن بشری دوام بیاوری، چون پیمانۀ عمرت فاعداً باید پر شده باشد، باید دل از هستی دنیایی برگیری تا وقتی که بیک اجل می رسی، عزم وطن عقبا کنی. اما دیدم اولاً از کرونا نه فقط نمی توان نترسید، بلکه ترس از کرونا، ترس مضاعف است. همه از مرگ می ترسند و چون بیماری آنها را به مرگ نزدیک می کند، از بیماری هم ترسناکند. هر کس به سکتۀ قلبی و مغزی و به سرطان و به هر بیماری کشنده دیگری بیندیشد، نگران می شود. اما کرونا با حمله قلبی و سرطان تفاوت دارد. آنها امور ممکنند و معلوم نیست که کجا هستند و کی می آیند، پس بهتر است به حکم طبع خویش و به سفارش بعضی فیلسوفان مانند اسپینوزا بگوئیم، زندگی باید کرد و مرگ را باید به فراموشی سپرد.

نمی توان مثل آدم مرد

ولی کرونا دیگر يك امکان نیست، بلکه آمده است و در کوچه و خیابان و اداره و فروشگاه و مدرسه و دانشگاه و پشت در هر خانه حضور دارد. پس در این مکان ها نباید حاضر شد، زیرا کرونا آمده و آنجا را اشغال کرده است. کرونا اکنون دیگر امر موجود است و نه یکی از امکان ها و ممکن ها. پس مردم از بیماری کشنده حاضر چگونه نترسند؟ کرونا ترس دیگری را هم با خود آورده و آن ترس تلف شدن و به هلاکت رسیدن مثل حیوانات است. پس من هم از مردن در زمان و فضایی که در اشغال کروناست می ترسم، زیرا مرگ در این فضا، مرگ نیست. یعنی در آن نمی توان مثل آدم مرد.

کرونا هیبت و هیمنه مرگ را از میان بروده و چهره آن را که بیشتر ترسناک بود، خوار و زشت کرده است. مرگ دیگر، مرگی نیست که در عالم انسانی، همراه و هم‌خانه آدمیان و پایان بخش امکان‌هایش باشد. به عبارتی دیگر، مرگ امکانی نیست که روزی به همه امکان‌هایی ما پایان دهد. کرونا مرگی از بیرون با خود آورده است که مراسم و تشریفات ندارد. حتی مجال عزاداری و تسلیت هم به بازماندگان مرده نمی‌دهد، زیرا کسی که می‌میرد، او را با تیمم و بی‌غسل و کفن در گور می‌گذارند و رویش خاک می‌ریزند. اگر این جبار وحشی زودتر زحمتش را کم نکند، معلوم نیست بر سر زندگی آدمی و وضع جهان چه می‌آید.

کرونا و تسخیر جهان

کرونا در مدتی کوتاه سراسر روی زمین را مسخر کرده و نظم کارها را بر هم زده و مردمان را به تنهایی در حصار قرنطینه یا بلاتکلیفی میان در خانه ماندن و از خانه بیرون آمدن محبوس کرده است. هم‌اکنون مدرسه‌ها تعطیل است و کودکان و نوجوانان به مدرسه نمی‌روند. بیکاری شدت پیدا کرده و تعداد بیکاران و گرسنگان بیشتر شده است. دیگر کمتر جایی بساط عیش و عشرت و تفریح و عروسی برپا می‌شود. مجالس بحث و علم و نظر و بسیاری از مراکز کار و تولید نیز تعطیل شده است. کرونا تجارت و صنعت پررونق ورزش و توریسم را هم متوقف کرده و حتی درهای مساجد و حرم‌ها و زیارتگاه‌ها را بسته است. کرونا می‌گوید یا از هم دور باشید، یا می‌کشم تان!

او نظم زمان و عید و عزا را به هم زده است. اینها که نباشد از زندگی آدمی چه می‌ماند. ویروس کرونا نه فقط همه را به مرگ تهدید می‌کند، بلکه از هم‌اکنون مراجعه به پزشک و بیمارستان را دشوار کرده و درمان بیماری‌هایی دیگر را به تعویق انداخته است. زیرا بیماران می‌ترسند به درمانگاه‌ها و مطب‌ها و بیمارستان‌ها رجوع کنند و این امر میزان مرگ و میر را بیشتر کرده است و چه بسا بیمارستان‌ها و مراکز درمانی خصوصی را به ورشکستگی بکشاند. پزشکان و کارکنان بیمارستان‌های دولتی را نیز چنان خسته و افسرده می‌کند که ادامه کار برای شان بسیار دشوار می‌شود و بسیاری از آنها شاید از پا در آیند.

کرونا و سلب آزادی‌های بشر

بیماری‌های مسری از قدیم بوده و حتی در يك صد سال اخیر، ده‌ها میلیون قربانی گرفته است، اما این یکی با همه تفاوت دارد، زیرا آنها اولاً جهانی نشدند، ثانیاً در نظم کار و تولید و درس و مدرسه و بازار، اختلال کلی پدید نیاوردند و شاید زیاد بودن تعداد تلفات هم تاوان دایر ماندن کارها یا نبودن و اعمال نشدن مقررات کنونی بهداشت و پزشکی بوده است. اکنون خبرگزاری‌ها و رادیوها و تلویزیون‌ها و کانال‌های خبری به طور کلی خبری به جز خیر کرونا ندارند و اندیشه و ترسی جز اندیشه و ترس کرونا در کشورها وجود ندارد. حتی بعضی دانشمندان و دانشگاهیان هم به اندیشیدن و تحقیق در باب کرونا مشغول شده‌اند. همیشه در همه زمان‌ها و در همه جا مردمان در بدترین شرایط زندگی، از يك منطقه کوچک و محدوده اختیار برخوردار بوده‌اند و مثلاً می‌توانستند در خانه بمانند یا نمانند، به دیدن کسی بروند یا نروند، با دیگران حرف بزنند یا نزنند و اگر به چیزی نیاز داشتند، در صورت استطاعت خرید آن را بخرند یا نخرند و بالاخره بر سر همسر و فرزند خود دست مهر و نوازش بکشند یا نکشند. اکنون همه این اختیارات و آزادی‌های کوچک سلب شده است. به مردمی که ناگزیر باید از خانه بیرون بروند، اکیداً توصیه شده که فاصله مکانی خود را از دیگران حفظ کنند و خود را حتی المقدور از دیگران دور بدارند تا حائلی میان شان باشد که هم نفس نشوند و دست شان هم به دست یکدیگر نخورد.

هوای جهان ما آلوده بود و زشتی‌های آن گاهی دل‌ها را به درد می‌آورد، ویروس کرونا این هوای آلوده را با زهر ترس و بدگمانی هم آکنده کرده است. اکنون آدمیان گویی مثل گوسفندانی شده‌اند که در آغل خود با گرگ کرونا هم طویله شده‌اند. در چنین هوا و فضایی، مجال تامل و اندیشیدن بسیار تنگ می‌شود و چه بسا که روح و جان آسیب می‌بیند. آثاری که شاید خیلی زود ظاهر نشود.

پزشکی در زمانه ما

نمی‌گویم و نگفتم که پیش از آمدن کرونا، زندگی و جهان پر از علم و خرد و فضیلت و شادی و کامرانی و دوستی و صفا و اخلاق بود، دل‌ها و دست‌ها هرگز کاملاً به هم پیوسته و هم‌نوا و هماهنگ نبوده است، اما کرونا اندک پیوستگی را هم که دیدیم، از بین برده است و این وضع بدی است. شاید این وضع را مردمان زمان‌های قدیم نمی‌توانستند تحمل کنند، زیرا با اینکه ما محتاج‌ترین و آسیب‌پذیرترین مردم همه زمان‌ها هستیم، کم و بیش به مراقبت‌های پزشکی عادت کرده‌ایم. در جهان کنونی که علم و اقتصاد و سیاست به هم پیوسته است، با نیازی که اقتصاد و سیاست به آرامش و نظم و بهبود وضع تولید داشته است، دولت‌ها و حکومت‌ها ناگزیر باید مواظب بهداشت و سلامت مردمان باشند و حکومت بدون مدد و دخالت پزشکی نمی‌توانست، نظم کار و تولید و سازمان را حفظ کند. به همین جهت، پزشکی در زمان ما، جزو مهمی از حکومت شده است و چون این مزیت را دارد که به نام علم و به زبان علم سخن می‌گوید و از سلامت مردم نگرانی می‌کند، سخنش را بیشتر می‌پذیرند و به دستورالعمل‌های کم و بیش گوش می‌کنند. پزشکی امروز استانداردها و مللک‌های کمی و ریاضی برای سنجش سلامت و توان مردمان دارد و پیوسته گفته می‌شود که بدن چه نیازهایی دارد و از چه راه و با چه نظم غذایی و با کدام شیوه زیست می‌توان و باید آن نیازها را برآورده کرد. عیبی که این دستورالعمل‌های خوب دارد این است که مخاطبش مردمان مرفهند، زیرا برای رعایت آنها، باید هم فراغت داشت و هم وسایل معاش.

اکنون بخش عمده دستورالعمل‌های زندگی ما بهداشتی و پزشکی است و شاید به همین جهت، امروزی‌ها بهتر مراقبت‌های سخت و حتی قرنطینه را تاب می‌آورند. قدرت علم هم پشتوانه آنهاست و مردم بی‌آنکه فلسفه خوانده باشند، می‌دانند که حکم علم، حکم ضروری است و باید از آن پیروی کرد. در اینکه این مراقبت‌ها چه ارتباطی با نظم سیاسی دارد و آثار و نتایجش چیست، گرچه تحقیقاتی صورت گرفته است، اما هنوز علم ما اندک است.

کرونا برهم زن نظم و بحران ساز

گفته شد که کرونا گرچه يك بیماری است، اما با بیماری‌های دیگر و با واگیردارهای سابق یکی نیست. البته از جهاتی با آنها شباهت دارد، اما اختلاف‌ها هم بسیار است و مهم‌تر از همه اینکه جهان و جهانیان به نحوی متفاوت با آن مواجه شده‌اند. در چین هنوز بیش از ده-پانزده تلفات نگرفته بود که در شهر بزرگ ووهان، شهر ده میلیونی قرنطینه گذاشتند و خیلی زود شهر را تعطیل کردند و عجب آنکه کرونا در چین چندان شیوعی پیدا نکرد، اما در ظرف مدت کوتاهی در سراسر جهان منتشر شد. بعضی کشورها مثل بریتانیا و آمریکا، ابتدا فکر کردند بهتر است که بگذارند کرونا بیاید و هر چه می‌خواهد با خود ببرد و مصونیت به جا بگذارد. اما این سیاست آشکارا غیراخلاقی نتوانست ادامه یابد. کرونا از آنفلوآنزاهای پرتلفات سابق ترسناک‌تر بود. بیماری‌های واگیردار سابق تلفات و کشتارهای وحشتناکی داشتند، اما این چنین برهم زن نظم و بحران ساز نبودند. کرونا حتی چشم انداز تیره جهان کنونی را تیره‌تر کرده و گروه‌های بیشتر از اهل فکر و نظر را واداشته است که به آینده جهان ببنندیشند که ببینند کرونا بر سر بشر کنونی و نظم و سامان زندگی‌اش چه می‌آورد.

تجدد به عنوان نظام سامان کنونی

نظام سامان زندگی کنونی کدام است و بر چه اصولی مبتنی است؟ نظام کنونی زندگی نامش تجدد است. بنای تجدد از سه، چهار قرن پیش با اصول خاص گذاشته شده، این اصول که راهنمای علم و عمل ما است، در روح و جان مردمان هم خانه کرده است به قسمی که میان نظامی که می‌خواست بیاید و بشری که باید آن نظم را برقرار سازد، تناسب و تعادلی برقرار شده است. در این بنیانگذاری خردی به وجود آمده که توانست و هم اکنون نیز می‌تواند طرح تسخیر جهان و طبیعت را اجرا کند و نظامی نو در زندگی پدید آورد و مخصوصاً کارساز کار معاش باشد. این عقل، عقلی که صورت خاص و نمایانش علم

و تکنولوژی بود. این توهم که بشر تکنولوژی را برای تسهیل زندگی خود ساخته است، گرچه به کلی نادرست نیست و بشر همواره وسایلی برای خود ساخته است، در مورد تکنولوژی جدید ساده انگارانه است. بی تردید سیاست و فهم جدید و به طور کلی طرح تجدد با بهبود زندگی انسان مناسبت داشته است. اما این گمان که بشر تکنولوژی را برای رسیدن به مقاصد خود ساخته و می تواند در آن هر تصرفی بکند و آن را در هر راهی به کار برد، اندیشیده و درست نیست. اگر تکنولوژی صرفاً وسیله بود، باید آفت و آسیب نداشتند و اگر داشت، بتوان آن را رفع کرد.

ذات تکنولوژی

سخن سطحی تر آن است که تکنیک در ذات خود خوب است، اما صاحبان اغراض شوم آن را گاهی برای مقاصد پلید و در راه ویرانگری به کار می برند. شاید تا قرن بیستم این حرف ها توجیهی داشت. اما اکنون که روزبه روز زمین و هوا و دریا آلوده تر می شود و هیچ راهی برای رفع این آلودگی ها روزافزون نیست، باید پذیرفت که تکنیک راه خود را می رود. طبیعت قبل از تجدد، ماده تصرف و شی مرده نبود، بلکه زندگی و نشاط داشت، اما اکنون نه فقط ماده تصرف بلکه کانون انبار پلیدی های تکنیکی و سراسر آلوده است. رمانتیک ها اولین کسانی بودند که گفته اند باید علم و تکنیک را از چنگال بدخواهان و سودجویان بیرون آورد و آن را صرفاً در راه خیر و صلاح به کار برد و از ساخت و پرداخت تکنولوژی های مضر و ویرانگر جلوگیری کرد. این حرفی است که چون با خیر و صلاح بشر تناسب دارد، آسان تر در خرد همگانی می گنجد و ما نیز آن را می پسندیم و دوست می داریم و اینجا و آنجا آن را حتی گاهی به عنوان نظر علمی و فلسفی تکرار می کنیم و کالش آن را دوست نمی داشتیم، زیرا در آن صورت بهتر می توانستیم دریابیم که چه آرزو و تمنای محالی داریم.

اگر می شد و می شود آبی را که از اعماق زمین کشیده ایم، به جایی اولش بر گردانیم و هوا و دریا و خاک را از آلودگی ها و آسیب ها و پلیدی ها پاک کنیم و سلاح های مخوف شیمیایی و میکروبی و اتمی اسباب بازی باشند، چرا تاکنون هیچ کوششی برای رفع آلودگی ها و تدارک ویرانگری ها و جنایت ها نشده و اگر هم اندک کوششی شده، به جایی نرسیده؟ مارکس می گفت که چون تکنیک در جایی خود قرار ندارد، سرمایه داری و پرولتاریا را با خود بیگانه کرده است. برای رفع این عیب و انحراف باید تکنیک از دست سرمایه داری بیرون آید و به صاحب اصلی اش یعنی پرولتاریا داده شود. توهم زیبایی بود، اما دیدیم که سرانجامش چه شد. جهان کنونی بر مبنای اصولی استوار است و چرخ آن نه به حکم رای و سلیقه و ذوق اشخاص بلکه با قواعد علم و تکنولوژی می گردد. این علم و تکنولوژی را هر کس به هر راهی که بخواهد، نمی تواند ببرد، بلکه مردمان تاحدودی می توانند خود را با اقتضاهای آن هماهنگ سازند و در این هماهنگی، قدری نیز بهره برداری کنند.

تجدد و پیشرفت

پیداست که اگر علم و تکنولوژی جدید نبود، زندگی آدمی هم در همان طریق قبل از قرون هفدهم و هجدهم میلادی دوام پیدا می‌کرد. تحول جهان و حتی تحول در وجود بشر با تفکر جدید و علم و تکنولوژی صورت گرفته است. راستی چرا ما نمی‌توانیم به علم و تکنولوژی بیدیشیم و حتی به دیگران هم اجازه اندیشیدن را نمی‌دهیم؟ شاید پاسخ این باشد که در نظم جهان کنونی، اصول راهنمایی وجود دارد که طرح چنین پرسش‌هایی را بی‌وجه می‌داند. وقتی علم و تکنولوژی دایر مدار همه امور عالم است، پرسش از آن چه وجهی دارد؟ نه جهان تجدد بدون علم قوام دارد و نه علم بیرون از جهان برای خود جایی می‌تواند بیابد.

اصل اساسی تجدد هم پیشرفت است. بی‌تردید جهان متجدد پیشرفت کرده است. هنوز هم این پیشرفت البته بیشتر در سطح ادامه دارد. اصل پیشرفت از آن جهت راهبر جهان علم و تکنولوژی شده است که از صورت يك اندیشه و نظر، به يك اعتقاد مبدل شده و با وجود مردمان در آمیخته. وجودشان عین اقتضای پیشرفت شده است. در اینکه تاریخ جدید غربی، تاریخ پیشرفت است، تردید نمی‌توان کرد. ما هم در این اصل چون و چرا نمی‌کنیم. متقدمان ما نیز به صورتی از پیشرفت، البته نه به عنوان حاکم بر تاریخ، قائل بودند. مثلاً محی‌الدین عربی در فصوص الحکم که هر دورانی را مظهر اسمی از اسما الهی می‌داند.

مهم این است که پیشرفت، نه فقط اصل حاکم بر جهان متجدد، بلکه اصل کلی حاکم بر تاریخ و حتی بر وجود موجودات شده است. ولی این اصل اختصاص به جهان تجدد و به علم و تکنولوژی دارد و مگر در تاریخ تجدد آدمی از حیث اخلاق به کمال رسیده است؟ آیا هنر این زمان در قیاس با هنر قرون هفدهم و هجدهم اروپا پیشرفت کرده است؟ یونان و یونانیان از زمان هومر و هزیود تا دوره جدید چه پیشرفتی کرده‌اند؟ و ما از زمان کیانیان و هخامنشیان یا از قرون دوم و سوم هجری به چه پیشرفت‌هایی نائل شده‌ایم؟ و ترتیب این پیشرفت‌ها چگونه بوده است؟ آیا به طور کلی عصر پیشرفت در هنر شعر و اخلاق هم جاری است؟ به نظر نمی‌رسد که چنین باشد. ولی ما می‌خواهیم از کنار این موضوع بگذریم و از آن چشم‌پوشیم، زیرا عصر پیشرفت را نمی‌توانیم تاریخی بدانیم و اگر تاریخی بدانیم، چون تاریخ آغاز و انجام دارد، ناگزیر باید مطلق نبودن و موقت بودن دوران حکومت آن را بپذیریم و این عدول از عهد مدرنیته است. جهان ما نمی‌خواهد عهد مدرنیته را به آسانی بشکند و از آن بیرون آید. حتی کشورها و مردمانی که عهدشان با تجدد نیم‌بند و با ملاحظه بوده است، می‌خواهند با آن و در آن بمانند.

کرونا و تجدد

اکنون که کرونا آمده است، کسانی می پرسند که آیا کرونا نظم جهان را بر هم می زند؟ از هم اکنون کرونا منشأ بعضی تغییرها و گرفتاری‌ها شده است، ولی تغییر نظام جهان حرف دیگری است. وضع جهان مسلماً تغییر می کند، اما تغییر نظام جهان ساده نیست و کرونا و به طور کلی هیچ قدرت نفي کننده ای نمی تواند آن را به آسانی تغییر دهد، مگر آنکه اساس تفکر و بینش بشر به کلی دگرگون شود.

نظم جهان در صورتی بر هم می خورد که نظم دیگری بتواند جای آن را بگیرد. این تغییر در حقیقت از اعتبار افتادن اصول کنونی حاکم بر نظم جهان و پدید آمدن و اعتبار یافتن اصول تازه است. چنانکه انبیای الهی با اصول تازه نظم بخش هایی از جهان را تغییر داده اند و رنسانس با شکستن عهد قرون وسطا اصول دیگری را پیش آورده و با آن عهد دیگری آغاز شده که به تدریج در همه جهان مورد قبول قرار گرفته است. وحدت و همراهی و همکاری آدمیان، همیشه و همواره موقوف و مبتنی بر اعتقاد و تعلق به اصولی بوده است. چنانکه اروپا عهد مسیحیت قرون وسطا را در زندگی مدنی گسست و به اصول تجدد ملتزم شد. آیا کرونا می تواند در اعتقاد مردم و اصول تجدد خلل وارد کند؟ آیا پس از کرونا جهان دیگر به قدرت علم کنونی و حق تصرف و مالکیت بشر و تسخیر موجودات و مخصوصاً اینکه تجدد با علم و تکنولوژی اش مرتبه کمال زندگی بشر است، اعتقاد نداشته باشد؟

نظم تکنیک و اصل پیشرفت

در يك صد سال اخیر در جهان تحولات بزرگ صورت گرفته است. اما هیچ يك از آنها را تغییر در نظام جهان نمی توان دانست. وقوع دو جنگ جهانی، انقلاب اکتبر و بحران اقتصادی آمریکا در اوایل دهه 30 قرن بیستم و گرفتن اروپای شرقی در بلوک شوروی پس از جنگ جهانی دوم، پدید آمدن نهضت های استقلال طلبی در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، عبور از جو زمین و سفر به ماه و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، پیشامد بحران بزرگ در منطقه خلیج فارس و انقلاب اسلامی، حوادث بزرگی بودند که در همه جهان منشأ آثار خوب و بد شدند، اما نظم جهان با آنها دگرگون نشد. نظم جهان اصولی دارد که همه اعم از کمونیست و سوسیالیست و سرمایه دار و مستبد و لیبرال دموکرات و مسلمان و مسیحی و یهودی و بودایی، حتی اگر چون و چراهایی هم در آنها داشته باشند، از حکم و اقتضاهای آنها سرپیچی و نافرمانی نمی کنند و مگر می توانند نافرمانی کنند؟ نظم جهان کنونی، نظم تکنیک است. این نظم براساس اصولی که به آنها اشاره شد، به وجود آمده و بر جهان حاکم شده است. این نظم را اصل پیشرفت رهبری می کند. اصلاً اصل پیشرفت، اختصاص به علم و تکنولوژی جدید دارد. اما سیر فهم در دوران ما چنان بوده که گویی این اصل، اصل مطلق حاکم بر همه چیز و بر سراسر تاریخ بشر است.

کتاب کلام تجدد

تکرار کنم که اصل پیشرفت را قرن هجدهمی های اروپا برای اولین بار به عنوان اصل حاکم بر تاریخ پیش آوردند و عجب آنکه دانشمندان هم همراه فیلسوفان و شاید بیش از آنان در تثبیت این اصل و قبولاندنش به عنوان اصل کلی تاریخ و حتی حاکم بر همه موجودات کوشیدند. لامارک که پیشروی نظریه تطور موجودات بود، در وسعت بخشیدن به دایره شمول این اصل تا حدودی موفق شد، اما نتوانست مقام آن را به عنوان اصل کلی حاکم بر جهان تحکیم کند. به نظر او تحول و تطور موجودات بر اثر سازگاری شان با شرایط محیط است. چنانکه پیداست، سازگار شدن مناسبتی با تحول و پیشرفت ندارد. داروین این نقد را تدارک کرد و با پیش آوردن اصل تنازع بقا، نظریه تطور را به اصل قدرت بشر و غلبه او بر موجودات پیوند زد. در اصل هم پیشرفت و تنازع بقا با هم ملازمت داشتند. داروین این مناسبت را روشن تر کرد و به خودآگاهی تجدد آورد و مگر پیشرفت جز از طریق قهر طبیعت به جهان میسر می شد؟

کار بزرگ داروین این بود که اصل خاص تجدد را به همه دوران زندگی و به همه موجودات دیگر تسری داد و شاید به همین جهت، کتاب منشا انواع او یکی از معروف ترین و موثرترین کتاب های تاریخ بوده است. این کتاب را شاید بتوان علم کلام تجدد و موثرترین اثر علمی در تایید و تحکیم اصول جهان جدید دانست. اکنون چگونه ممکن است اعتقاد به اصول تجدد از میان برود و مگر اصول دیگری به جای آن پیشنهاد شده است؟ هر تمدنی با فهم و خردی خاص و با اعتقاد مردمان به اصول و قواعد و رسوم آن قوام می یابد و پایدار می ماند و اگر این اعتقادات سست شود، خطر از هم پاشیدگی وجود دارد و مخصوصاً لطماتی از بیرون نیز به آن وارد شود، این خطر بزرگ تر و نزدیک تر می نماید.

زمان پست مدرن و عهد پایان یافته

آیا مردمان سراسر روی زمین به هر دلیل و از جمله به دلیل ابتلای به کرونا، از تجدد و زندگی در آن ناراضی می شوند و می خواهند که این نظم پایان یابد و به جای آن نظم دیگری بیاید؟ به نظر نمی رسد که چنین باشد. حتی کشورها و ملت هایی که از قدرت های بزرگ ستم دیده و احیاناً با آنها در جنگ و نبردند، از نظام تجدد دل نبریده اند. آنها فقط می خواهند به رسم ستم و ستمگری پایان دهند و نوعی برابری در روابط بین الملل برقرار شود. برای آنها حساب مدرنیته از سیاست جداست. اما از حدود به اعتباری صد سال و به اعتبار دیگری پنجاه سال پیش، حادثه دیگری نیز در تاریخ تفکر روی داده است. دیگر امیدی که از قرون هفدهم و هجدهم در دل های مردم اروپا وجود داشت و سپس به صورت آرزو در دل مردم همه جهان به وجود آمد، اگر به نومیدي نگراییده باشد، قوت و استواری سابق را ندارد. متفکران زمان ما نیز افق نظام کنونی جهان را روشن نمی بینند. زمان، زمان پست مدرن است و پست

مدرن يك فلسفه و سلیقه خاص فلسفی در میان فلسفه های دیگر نیست که در درستی و نادرستی آن بحث کنیم. پست مدرن يك وضع روحی و اخلاقی و نحوی یافت زمان است و البته انعکاس آن در سیاست و ادب و هنر و علم و تکنولوژی نیز آشکار شده است. درست بگوئیم، پست مدرن فلسفه پایان مدرنیته و گزارش زوال امید و بسته شدن افق هاست. مع هنا زمان همچنان زمان مدرن است و همه مردم به درجات در زمان مدرن به سر می برند و حتی اندیشه پست مدرن در انتظار پایان یافتن عمر مدرنیته نیست، بلکه گزارش پایان یافتن يك عهد و يك عهد پایان یافته است.

کرونا و تشدید نومیدي

ولي مردم چنانکه گفته شد و نه حتی اهل دانشگاه، خواهان پایان یافتن مدرنیته نیستند و اصلا به آن فکر نمی کنند. مردم نمی خواهند تجدد برود و زندگی در فضای مجازی اش را دوست می دارند. اما دیگر کسی به آینده ای که اروپای جدید وعده آن را داده بود، امید ندارد. تمدن با اعتقاد حفظ می شود و نه با موافقت و مخالفت و اظهار سلیقه ها. در تجدد مردم برای بهبود زندگی و رسیدن به آزادی از طریق مهار طبیعت و غلبه بر نیروهای قاهر و سرکش طبیعی و اجتماعی و سیاسی کوشیده اند و امیدوار بوده اند که به مقصود خود نائل شده اند. گزارش تاریخ از قرن هجدهم تا آغاز قرن بیستم حاکی از این کوشش و امیدواری به نتایج آن است. اما از آغاز قرن بیستم و به خصوص بعد از جنگ های جهانی و تجربه نازیسم و بلشویسم، نشانه های امید به تدریج از نظرها محو می شود و این به معنی سست شدن امید و صلح و آزادی و سلامت و آسودگی است. کرونا هم می تواند این نومیدي را شدت بخشد. البته این هم چندان بعید نیست که صاحب نظران نیز به فکر بیفتند که آدمی در فضای مجازی با چه سودا و چه امیدی زندگی می کند؟ هرگز شیوع هیچ بیماری واگیردار این چنین نویسندگان و صاحب نظران را به تامل در بیماری واندالشته بود. شاید يك وجه آن این باشد که کرونا خیلی زود عالمگیر شد و مردمان هم، همه با سرگردانی در فضای مجازی شباهت شان به یکدیگر بیشتر شده و در تنهایی خود اطلاعات یکسان و المقائات مشابه دریافت می کنند. آیا با این ملاحظات نمی توان کرونا را يك بیماری پست مدرن دانست؟

بیماری و به طور کلی و به خصوص این بیماری، يك امر صرفا پزشکی نیست و اگر بود، کار منحصر به پزشکان واگذار می شد و این همه درباره آن حرف نمی زدند. اکنون سیاست و اقتصاد و فرهنگ و مدیریت و تجارت و سوداگری نیز شب و روزشان با کرونا می گذرد. همه از آن می ترسند و کسانی هم امیدوارند که از آن سود و صلاحی عایدشان شود. هم ترسیدن و هم طمع سود و صلاح داشتن، با روحیه و اخلاق پست مدرن تناسب دارد. یعنی از یکسو، دیگر اطمینانی وجود ندارد که بتوان از عهده يك ویروس که زندگی اش را بر هم زده است، بر آید و از سوی دیگر به هر چیزی و حتی به کرونا هم امید می بندد.

رهایی از غرور

هر چه هست، کرونا مجال فکر کردن به مسائلی را می‌دهد که تاکنون اندیشیدن به آنها را دوست نمی‌داشتیم. از ابتدای قرن هجدهم تا پایان قرن نوزدهم، غرور همه توانی در وجود بشر بیشتر می‌شد. حتی در مارکسیسم با اینکه بحران اروپا را مطرح کرده بود، به شدت یافتن این غرور مدد می‌رساند. در آغاز قرن بیستم زمزمه بحران اروپا درگرفت، اما قدرت تجدید چیزی نبود که بحران‌های فکری و اقتصادی آن را متزلزل سازد. اکنون قضیه دارد صورت تازه‌ای پیدا می‌کند. آیا این جهان با همه عظمتی که دارد، از عهده يك وپروس بر نمی‌آید و مگر قرار نبود در تجدید شهر صلح و سلامت و آزادی و بی‌مرگ ساخته شود؟ اگر کرونا بتواند ما را از غروری که داریم، آزاد کند و اندکی به تفکر وادارد و بینیم با خود و خانه خود چه کرده‌ایم و ما را چه شده است که از زمین نیز دل‌کنده و خانه خود را در فضایی مجازی و در ابرهای اوهام بنا می‌کنیم، شاید اثر خوبی هم بتوان به آن نسبت داد.

کرونا از هم‌اکنون آسیب‌هایی بزرگ به اقتصاد و سیاست و شغل و کار مردمان و به روح و روان آنان زده و امید و شادی را از آنان گرفته و حتی در جاهایی که دارد آنجا را ترک می‌کند، مردمان را تهدید به بازگشت خود یا خویشاوندان خویش می‌کند. در این شرایط بهتر است قبل از آنکه به بررسی آثار و نتایج آن بپردازیم، اندکی هم فکر کنیم که وپروس از کجا آمده و چرا آمده و نکند که جهان ما، جهان وپروس ساز شده باشد که اگر چنین باشد از شر آن هرگز نمی‌توان در امان بود. ما اگر صرفاً به آثار و نتایج خوب و بد کرونا بیندیشیم، در عالم اوهام باقی می‌مانیم.

با کرونا سیاسی برخورد نکنیم

با کرونا به رسم سیاسی که کم و بیش اینجا و آنجا متداول شده است، نباید مواجه شد. در فضای مبهم سیاست جهان و به خصوص در کشورهای توسعه‌یافته، وقتی حکومتی موفق نمی‌شود که معمولاً همچنین است، مخالفان جانشینش می‌شوند و چون اینها هم از عهده کاری بر نمی‌آیند، دوباره مخالف قبلی یا مخالف دیگری جای آن را می‌گیرد و این از آن روست که به شرایط امکان‌های سیاست نمی‌اندیشیم و می‌پنداریم مخالف سیاست ناموفق رمز موفقیت را می‌داند و مشکل‌ها به‌ید با کفایت او رفع می‌شود. ولی در زمین مخالفت صرف هیچ‌گل و گیاهی نمی‌روید. از کرونا که دشمن دوست و همبستگی مردمان است، امید مددکاری برای رسیدن به سوسیالیسم دموکراسی و عدالت بهتر و جامعه دیندارتر و سالم‌تر نباید داشت.

آیه یأس نمی‌خوانم، اما بسیار دشوار می‌بینم که کرونا برود و به جای خود مهر و مودت و رعایت حقوق مردمان و اصلاحات اجتماعی به جای بگذارد. جهان ما هنوز آنچنان به دوزخ شبیه نشده است که اهل آن از بسیاری‌گزندگان به مار پناه ببرند. این جهان اگر توانایی دارد، باید در برابر کروناها بایستد و اگر

توانایی ندارد، چگونه پس از آسیب دیدن‌ها و زخم‌هایی که دارد، همت خود را صرف اصلاح نظم سرمایه‌داری کند. درست است که کرونا می‌تواند آزمایشی برای سنجش خرد و تدبیر حکومت‌ها باشد، اما خرد و خردمندی با خود نیاورده است که به آنها ببخشد. مایه تذکری هم اگر در آن باشد این است که شما مرا نمی‌شناسید و نمی‌دانید که از کجا آمده‌ام و چرا آمده‌ام و البته این تذکر خوبی است.

فرج بعد از شدت

تاریخ نشان داده است که به قول هگل از هیچ چیز و از جمله بلایا و مصیبت‌ها درس عبرت نمی‌گیرند. این قول که شاید اندکی نیز آمیخته به درد باشد تا زمانی که موارد خلاف آن یافت نباشد، معتبر است. آیا شواهدی از عبرت گرفتن از تاریخ سراغ دارید؟ یکی از آزمایش‌ها و آموزش‌های تاریخ درس فرج بعد از شدت است. در کلمات ائمه ما نیز آمده است که عند تناهي شده المفرج و در نهج البلاغه امام علی (ع) نیز آمده است که <<عَنْدِ تَنَاهِي الْمَشْرُودِ تَكُونُ الْفُرْجَةُ>>. بعضی صاحب‌نظران اروپایی نیز از آن تعبیری به این مضمون کرده‌اند که نجات آنجاست که خطر آنجاست. این نه به معنی عبرت گرفتن است و نه بشارت خودبه‌خودی راه را می‌دهد، بلکه به این معناست که هنگام شدت، همت ماندن و راه یافتن پدید می‌آید. به قول هگل جغد مینروا، در غروب به پرواز در می‌آید.

باید سرچشمه فساد را کور کرد

این هم درست است که ابتدایی به مصیبت، گاهی آدمی را به ضعف و نیازش متذکر می‌سازد، اما به نظر نمی‌رسد اگر این احساس بر اثر شکست خوردن در تنازع بقاء باشد، راه به ایمان ببرد. جهان تنازع بقاء، جهان زبشتی است. همه بلایا و مصیبت‌ها هم فرستاده خداوند برای آزمایش بندگانش نیست. کسانی که منشا دین را ترس دانسته‌اند، اعتباری ندارد، زیرا بندگانی که بر اثر ترس و درماندگی به عظم‌الهی ایمان بیاورند، مومنان خوبی نیستند و به جای آنکه خدا را شایسته پرستش بدانند، از ترس عذاب از او اطاعت می‌کنند. چنین پرستندگانی نشانه قوت و نشاط دین نمی‌شوند. وضعی که هم اکنون وجود دارد، می‌تواند صحنه يك آزمایش وسیع باشد. در این صحنه يك سره ظلمت و نومیدی حاکم نیست. نباید دل به نومیدی داد، اما امید بستن به برقراری حق و عدالت و آزادی و نیکی بر اثر کرونا دشوار می‌نماید یا لااقل کار اهل نظر دلخوش کردن به بعضی نشانه‌ها و قرینه‌های امیدوارکننده نیست. مع‌هذا امیدوار باشیم که در مواجهه کنونی با ویروس کرونا که پزشکان و پرستاران و کارکنان خدمات پزشکی در صف مقدم آن قرار دارند و نظام درمان و بهداشت نیز ادای بخشی از وظایف سیاستمداران را به عهده گرفته است و مردم نیز کم و بیش با آنها همکاری می‌کنند، روسفید بیرون آید،

ولی در این صورت هم کار تمام نمی‌شود.

شاید زندگی بعد از کرونا در دهکده جهانی که روز به روز کوچک‌تر می‌شود، باید بیش از پیش در کنترل نظام پزشکی قرار بگیرد، زیرا کرونا اگر برود، دوباره بازمی‌گردد و باید منتظر امثال و نظایر دیگری هم بود. اگر همه همت صرف دفع بیماری شود، شاید لازم باشد که همه جا را بیمارستان کنند. پس باید برای مقابله با فساد کرونا و هر فساد دیگری سرچشمه اش را کور کرد. این سرچشمه هر جا باشد، مطمئناً نشان آن را در سیاست نباید جست. سیاست می‌تواند در کار مقابله با کرونا و حتی در انتشارش دخالت داشته باشد، اما کرونا را سیاست نیاورده است، بلکه کرونا می‌تواند سیاست را به بازی بگیرد. پزشکی با شناخت منشا و آغاز آنها می‌تواند آنها را علاج کند، اما در صورتی که منشا و آغاز بیماری پیدا نشود، بیماری همچنان علاج‌ناپذیر باقی می‌ماند. به فرض اینکه واکسن کرونا ساخته شود، درمان بیماری نیست، مهم‌ترین تحقیق و تأمل در مورد کرونا این است که آغاز و انجام آن را بشناسیم، آغاز را که ندانیم، به انجام هم نمی‌رسیم. والسلام.